

مشت بر سندان

رضا رفیع

بامقدمه
محمد علی علومی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مشت بر سندان

نوشته

رضارفع



انتشارات اطلاعات

تهران - ۱۴۰۰

سرشناسه : رفیع، رضا، ۱۳۴۷ -
عنوان و نام پدیدآور: مشت بر سندان / نوشته رضا رفیع
مشخصات نشر: تهران: اطلاعات، ۱۴۰۰
مشخصات ظاهری: ۶۲۴ ص.:
شابک: 978-600-435-173-7

وضعیت فهرست نویسی: فیفا
موضوع: طنز سیاسی ایرانی - قرن ۱۴
موضوع: Political satire, Iranian - 20th century
موضوع: طنز فارسی - قرن ۱۴
موضوع: Satire, Persian - 20th century
شناسه افزوده: مؤسسه اطلاعات
رده بندی کنگره: PIR ۳۹۵۵
رده بندی دیویی: ۸۶۷/۶۲
شماره کتابشناسی ملی: ۸۷۱۸۹۸۴



انتشارات اطلاعات
تهران: خیابان میرداماد، خیابان دکتر مصدق، روزنامه اطلاعات، شماره پستی ۱۵۴۹۹۵۳۱۱۱
تلفن: ۲۹۹۹۳۴۵۵-۶
فروشگاه مرکزی: بزرگراه حقانی، روبروی ایستگاه مترو، ساختمان روزنامه اطلاعات، تلفن ۲۹۹۹۳۴۸۶
فروشگاه شماره (۱): خیابان انقلاب اسلامی، روبروی دانشگاه تهران، تلفن: ۶۶۴۶۰۷۳۴

هشت بر سندان

نوشته رضا رفیع

صفحه آرا: زهره حلوئی
طراح جلد: رضا گنجی
حروف نگاری، چاپ و صحافی: مؤسسه اطلاعات

چاپ اول: ۱۴۰۰
شمارگان: ۵۲۵ نسخه

قیمت: ۲۰۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۳۵-۱۷۳-۷
ISBN: 978-600-435-173-7

همه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است.
Printed in Iran

پیشکش به برادرانم:
جلال و علی و یاسر
که اهل اندیشه اند و لبخند
و هر کدام - علی قدر مراتبهم -
احساس می کنند
سال ها مشقت بر سندان کوبیده اند....
خارج از مکتب کویسم!

در این کتاب، روی سخنم بیشتر با دو گروه است:
- گروه اول؛ صاحبان ایده و آرمان و اندیشه که سالها
پر ذوق و شوق، بدون درفش و دریل، فلک را سقف
بشکافتند و طرحی نو در انداختند؛ اما مایوسانه
احساس می کنند سرشان به سنگ خورده و عمری
فقط مشّت بر سندان زده اند. نرود میخ آهنین در
سنگ!

- گروه دوم؛ امیدوارانی که همچنان چشم بر افق دوختند
و به ما آموختند: در ناامیدی بسی امید است!...
حتی اگر شده سندان را عوض کنند، دست از مشّت
زدن بر نمی دارند و حافظوار فریاد می زنند: چرخ
برهم زنم آر غیر مرادم گردد/ من نه آنم که زبونی
کشم از چرخ فلک. و سپس به امثال بنده، رهنمود
می دهند که: بگشا پسته خندان و شکرریزی کن/
خلق را از دهن خویش مینداز به شک!
- مطالعه برای عموم نیز آزاد است!

فهرست

۱۷	وادی صعب و پر صلابت طنز.....
۲۴	جریان انحرافی در ازدواج!.....
۲۶	چرایی اعلام کنکور در نیمه شب!.....
۳۳	یک مشت حرف مفت!.....
۴۷	و اما مشت بر سندان!.....
۵۱	پیرمرد آهنگر در کوچه رفیعی.....
۷۸	طنزیات این کتاب.....
۸۴	بفرمایید مقدمه بمی!.....
۱۰۳	ضرورت برگزاری کلاس آواز برای پرندگان.....
۱۰۶	نسل جدید گوشی های ناهمراه!.....
۱۰۸	بسته پیشنهادی اجاره خانه.....
۱۱۱	ترخیص بیمار در بیابان!.....
۱۱۴	بسته حمایتی اجاره نشین ها.....
۱۱۶	دعوت به راه اندازی بازی شوتبال!.....

- ۱۱۸ سکه را دستش زن بدتر میشه!
- ۱۲۱ نظرسنجی راجب (!) به حذف صفر
- ۱۲۴ خوردن نان به نرخ روز
- ۱۲۶ در گرامیداشت شدیدالحن فردوسی توسی پررنگ!
- ۱۲۹ اجنه در بازار نشر کتاب!
- ۱۳۱ تفکیک جنسیتی دانشگاه‌ها؟
- ۱۳۴ نرخ تورم آرام‌بخش است!
- ۱۳۷ شیشه ارزان شد!
- ۱۴۰ نصیحتی به برادرم خیام!
- ۱۴۲ تبلیغات خنده‌دار ماهواره‌ای
- ۱۴۵ خطاهای پزشکی را توی بوق نکیم؟
- ۱۴۹ افزایش مطلوب نرخ حمل و نقل
- ۱۵۰ گدایان صاحب موبایل!
- ۱۵۳ گرانی ارز، ارزانی عرض!
- ۱۵۵ مطالعه کتاب با گوش!
- ۱۵۸ مولانا و دوگانگی آمارنا!
- ۱۶۰ طرح تفکیک دانشجویان پولی!
- ۱۶۲ نام میلی برای پول ملی!
- ۱۶۵ وضعیّت دعوای خیابانی
- ۱۶۷ ویلای دولتی رسید!
- ۱۷۰ گرفتن پول توجیبی با نانجیبی!
- ۱۷۲ رسانه‌ها کوچک‌نمایی کنند؟
- ۱۷۴ مشکل مسکن در موزه!
- ۱۷۷ کم بعضی‌ها و کرم خیلی‌ها!
- ۱۸۰ چه خوش رفتاری ای چرخ!

۱۸۲	برنزه کردن با آب هویج!
۱۸۶	در لزوم تست زدن
۱۸۸	ریشه برخی خشونت‌های جزئی!
۱۹۱	ضرورت ساخت مجتمع‌های مدفونی!
۱۹۳	جریان انحرافی در ازدواج!
۱۹۶	لاغر شدن به ضرب سی‌دی!
۱۹۹	شیر بی‌یارانه و ارزان که دید؟
۲۰۱	بحران دریاچه طلاق!
۲۰۳	یکی سکه را بکشد پایین!
۲۰۶	در لزوم شفاف بودن دخل و خرج!
۲۰۸	دست و دستمزد!
۲۱۱	شنا کردن پیرمرد با دست و پای بسته!
۲۱۴	تأخیر دولت در پرداخت شیربها!
۲۱۷	هشدار به فعالان بخش سکه!
۲۱۸	سرو اشکنه در برج میلاد!
۲۲۱	یارانه نگرفته، یارانه می‌دهند!
۲۲۳	چرایی اعلام کنکور در نیمه‌شب!
۲۲۶	بلوتوث بازی با متوفی!
۲۲۸	با تخم مرغ چه کنیم؟
۲۳۰	از بیمارستان تا بیم آوارستان!
۲۳۳	زندانی الکترونیکی!
۲۳۶	به دریا بنگرم، آلوده بینم!
۲۳۹	جمع نقیضین آمار محال نیست!
۲۴۱	استحمام سیاسی!
۲۴۳	مدیرعامل شوخ!

- از قضا یارانه از کارش زدود؟! ۲۴۵
- باز باران بی ترانه! ۲۴۷
- دودکش اصلاح طلبان! ۲۴۹
- اعلام زود هنگام عیدی کارمندان! ۲۵۲
- یار مهربان و بسته پیشنهادی وزیر ۲۵۴
- یا ضامن بانکی! ۲۵۷
- حباب ضد ترکش! ۲۶۰
- روشهای خیلی جدید عرضه سکه ۲۶۲
- باز یاران با یارانه! ۲۶۵
- بیکاران حقوق می گیرند! ۲۶۷
- ای نامه که می روی به سوی افراد توانمند! ۲۶۹
- همسری برگزیده ام که مپرس! ۲۷۰
- چیزهای خطرناک چینی! ۲۷۲
- خروج موفق از کما ۲۷۶
- ریاست دانشجو بر دانشگاه آزاد ۲۷۸
- قابل توجه همسران مستمری بگیران! ۲۸۱
- کار، کار دولت نیست! ۲۸۳
- تهران را پارکینگ کنیم! ۲۸۴
- دستگیری یک آبدارچی نما! ۲۸۶
- قلب روکار! ۲۸۹
- بشکن بشکنه؛ نشکن! ۲۹۲
- سرپل تجریش مترو واستاده! ۲۹۵
- پیامک یارانه ای رسید! ۲۹۶
- تبلیغات از بیخ ممنوع! ۲۹۹
- مقداری از تعطیلات ۹۰ را صادر کنید! ۳۰۱

۳۰۴	 خالی‌بندی‌های انتخاباتی!
۳۰۶	 خط زدن پیشاپیش مشق نوروزی!
۳۰۸	 در هوا کردن بالن تبلیغاتی!
۳۱۱	 دم عید و ماهی‌های خط قرمز!
۳۱۳	 نفرمایید شام تبلیغاتی!
۳۱۵	 کارد شناسایی!
۳۱۷	 کفش فوتبال در پای کفاشیان!
۳۱۹	 املت ارزان شد!
۳۲۰	 املت ارزان‌تر شد!
۳۲۲	 گداهای مایه‌دار!
۳۲۵	 نشستی و نشستم!
۳۲۷	 حل تلفنی مشکلات!
۳۲۹	 سرویس دادن به دهان و دندان
۳۳۱	 کار اضافی موجود است!
۳۳۳	 پروژه هول و هل در مترو!
۳۳۶	 خاموش کردن افراد پرحرف!
۳۳۸	 حدسیات یارانه‌ای
۳۳۸	 افتتاح مجدد خط چهار مترو!
۳۴۱	 قیمت پایین می‌آوریم!
۳۴۳	 دریا به کویر می‌رسد و بالعکس!
۳۴۶	 لباس‌های غیرمجاز
۳۴۸	 ریز می‌بینمت امارات!
۳۵۱	 عبور تندروها از چراغ قرمز
۳۵۳	 اینترنت میلی
۳۵۵	 تاکسی یارانه‌ای رسید!

- ۳۵۷ نارنجی پوش خارج از فیلم
- ۳۶۰ خروج آزاد، ورود ممنوع!
- ۳۶۲ برخورد احساسی با گرانی
- ۳۶۴ جمع نقیضین امکان پذیر می باشد!
- ۳۶۵ کارمند نصفه می سازیم!
- ۳۶۸ عاشقی در حوالی ۲۴
- ۳۷۰ آزادراه تهران - شمال محاله یادم بره!
- ۳۷۲ نان و قانون احتمالات
- ۳۷۴ شکوه همسر داری را داشته باش!
- ۳۷۷ گفتگو با مرغ تخمگذار!
- ۳۷۹ برخورد شفاف رسانه ای با حروف الفبا
- ۳۸۱ گفتگوی تلفن ها
- ۳۸۴ نون خشکه به تاریخ پیوست!
- ۳۸۶ شیئی نورانی و چند احتمال
- ۳۸۸ تخم مرغ مطلقاً و صادرات طلا
- ۳۹۱ مرغ خبرنگار رسید!
- ۳۹۳ مرغ یک پا دارد یا قیمتش؟
- ۳۹۵ معضل خانه خالی
- ۳۹۸ چینگ، چانگ، چونگ!
- ۴۰۰ ضرورت شبکه آی طنز!
- ۴۰۱ ما را مس کنید!
- ۴۰۳ فرهنگ بلا مصرف!
- ۴۰۵ مذاکرات گروه ۴+۱ در تاکسی
- ۴۰۸ طرح ادغام تلویزیون، اینترنت، تلفن!
- ۴۱۰ ماهی بدون سگته!

۴۱۲	اجرای شفاف طرح ۳-۳-۳-۳ و چند پرسش مطروحه.....
۴۱۴	بستن کمر بند به زور؟.....
۴۱۶	کرم داران عالم را درم نیست؟.....
۴۱۸	تا بخوای بجنبی پیرت می کنه!.....
۴۲۱	بازرس ویژه مدارس وارد می شود!.....
۴۲۳	هشدار به میوه جات!.....
۴۲۶	گشت ارشاد در منازل!.....
۴۲۹	پرنده در رفتنی است!.....
۴۳۱	مسکن زیادی ویژه.....
۴۳۳	طی الارز کردن!.....
۴۳۶	ملت و دولت الکترونیک.....
۴۳۹	ننه قمر چینی!.....
۴۴۱	عذرخواهی بموقع.....
۴۴۴	پاسخگویی هم کیف دارد!.....
۴۴۶	حباب عرض!.....
۴۴۸	مشترک مورد نظر در مدرسه می باشد!.....
۴۵۰	اعتراض زنبوران غسل لریستان.....
۴۵۲	عرضه مستقیم گاوا!.....
۴۵۴	بیمه های خیلی جدید مشاغل.....
۴۵۷	به سلامتی مراکز دیده بانی سلامت.....
۴۵۹	اندر مزایای نمایشگاه مطبوعات.....
۴۶۱	شایعات یارانهای؛ شایعانه!.....
۴۶۳	آموزش تحکیم خانواده کارمندان.....
۴۶۶	تعمیر منارجنبان.....
۴۶۸	پرواز بلیت هواپیماش!.....

- ۴۷۰ وجدان بیدار کارتن خواب
- ۴۷۲ زدن از کتاب‌های درسی
- ۴۷۴ از خدای مسئولان ممنونیم!
- ۴۷۷ در پی افزایش آلودگی هوا اتفاق افتاد
- ۴۷۹ چه خاکی بر سر بنزین بریزیم؟
- ۴۸۲ باید که سپر باشد؟
- ۴۸۵ در تعطیلات تحمیلی چه کنیم؟
- ۴۸۷ حقوق‌بگیران و یک کشف جدید
- ۴۹۰ همراه با تلفن لاغر شوید!
- ۴۹۲ قطع بنزین مایه‌داران
- ۴۹۵ تنها مرد کابینه رفت!
- ۴۹۷ تشکیل ستاد حرف‌روبی!
- ۴۹۹ چگونه نسخه بیمار را بیچیم؟
- ۵۰۲ درمان درد دارو!
- ۵۰۵ کنترل تکانه‌های تورمی
- ۵۰۷ میوه‌های بزرگ مشکوک‌اند؟
- ۵۰۸ به تعدادی دانشجو نیازمندیم!
- ۵۱۰ تعویض هدفمند حصیر با قالی
- ۵۱۲ دلایل اعلام زودهنگام عیدی!
- ۵۱۴ موسیقی گران‌قیمت
- ۵۱۶ نطق هدفمند در مجلس
- ۵۱۸ پاکستان و سیب ممنوعه!
- ۵۲۰ حواله دادن در بازار خودرو
- ۵۲۲ خنده‌بازاری است دنیا!
- ۵۲۴ در مذمت گاز گرفتن!

۵۲۶	فیلتر ریه با نصب در محل!
۵۲۸	قیمت آبکی آب!
۵۲۹	مهار هدفمند غول تورم
۵۳۱	وقتی پول سوخت می سوزد!
۵۳۳	ارز را به شدت پایین می کشیم!
۵۳۶	درخت دوستی نشان!
۵۳۸	تنظیم پیچ بازار شب عید
۵۴۰	ارسال پیامک با جرثقیل!
۵۴۲	دولت خندان، پسته ناخندان!
۵۴۴	دستگاه های فقط به خودپرداز!
۵۴۶	آب مضاف بر اینها!
۵۴۹	بازی در موزه!
۵۵۱	بشکن بشکنه، بشکن!
۵۵۳	افزایش رفاه بنزینی!
۵۵۵	پسته لوزی در دانشگاه
۵۵۷	پیامک و رئیس جمهور
۵۵۹	تلفن ثابت، نرخ متغیر!
۵۶۱	طرح ضربتی جمع آوری بخاری های چکه ای!
۵۶۴	چند روزی طنز ما تعطیل بود!
۵۶۶	چه کسی بود صدا زد با بوق؟
۵۶۹	حباب عرض!
۵۷۱	حمل زباله چقدر باحاله!
۵۷۳	دفع حشرات بدون درد و خونریزی!
۵۷۴	هدیه معلق در هوا!
۵۷۶	زورگیری به زبان خشک!

- ۵۷۹ زولبیا و بامیه در سینما
- ۵۸۱ سقوط دلار لاکر دارا!
- ۵۸۳ شلوغش نکنید!
- ۵۸۵ شماره ۱۱۸ آزاد شد!
- ۵۸۷ فیلمنامه پراید در چند صحنه!
- ۵۹۰ قاچاق دام زنده موجود است!
- ۵۹۱ کار وزیر در مجلس
- ۵۹۳ کاهش پارتی بازی
- ۵۹۵ کشتن موش با موشک!
- ۵۹۷ گره زدن سکه به المپیک
- ۵۹۹ لباس ضد عرق رسید!
- ۶۰۱ لنگ مدیران گیر است!
- ۶۰۴ لوازم خانوادگی پرمصرف!
- ۶۰۶ مقاومت قهوه خانه داران
- ۶۰۷ مکالمه تصویری؛ آری یا بله؟
- ۶۱۰ مناظره ما با معاون سیما
- ۶۱۳ نپرداختن خلافی، خلاف است!
- ۶۱۵ واردات غلط به گوش
- ۶۱۷ وسوسه شیرینی عید
- ۶۱۹ همدردی چالوس با تهران
- ۶۲۱ همشاگردی سلام؛ چطوری؟

وادی صعب و پر صلابت طنز

اینکه گفته شود طنز، قلمرویی است صعب و پر صلابت؛ اصلاً گزافه‌گویی نیست. ما ایرانیان به سبب سابقه قدیم و قوی در تمدن و فرهنگ جهان، خاصه در روزگاران کهن و تا قرون وسطای اروپا، در زمینه‌های گوناگون و بلکه متفاوت دانش، حکمت و هنر، پیشتاز بوده‌ایم؛ و از جمله در قلمرو طنز. کهن‌ترین نمونه‌ها از طنز مکتوب را می‌توان در «گات‌ها» و همچنین در «یشت‌ها» پی گرفت.

به منظور تأکید بر صعوبت و صلابت طنزنویسی است که گذرا می‌گوییم و می‌گذریم که در «گات‌ها» آمده است که روان زمین به سبب هجوم ظلم ظالمان، از اهورا خواستار پهلوانی است یاریگر. و ایزد بهمن، سپیتمان زرتشت را پیشنهاد می‌کند.

روان زمین، گئوش اورون، که گویا چشم انتظار پهلوانی در حدّ و قد و قامت یکی همچون رستم بوده است، پهلوان معنا را با دلگیری رد می‌کند و همین جاست که یکی از عوامل ایجاد طنز، عاملی که هم ابوعلی سینا و هم کانت بر آن اتفاق نظر دارند؛ یعنی عامل غافلگیری و حیرت، رخ می‌دهد.

البته برای درک بیشتر، بهتر است که مخاطب به اصل متن رجوع کند. یا در «یشت‌ها» آمده است که افراسیاب برای پیروزی بر ایرانیان، قربانیان زیادی از گله‌ها و رومه‌های گاو و گوسفند، نذر و نیاز آناهیتا می‌نماید و چیزهایی می‌گوید که به قول استاد پورداوود، هیچ معنایی ندارند و تنها برای هجو افراسیاب است که سرایندگان یشت‌ها آن گفته‌های بی‌سروته و فاقد معنا را آورده و نوشته‌اند!



باری، از جهان قدیم و متون کلاسیک که بگذریم، بعدها نوع جدیدی از طنز مکتوب و مندرج در مطبوعات به وجود آمد. این نوع طنز، بسته به شرایط و فضای غالب اجتماع، رویکردهای متفاوتی داشته است و به طرزی حیرت‌آور، این گونه از طنز، مشهور به «طنز مطبوعاتی»، غالباً تکرار مکررات بوده است. انگار که کلیشه‌ای از مباحث و دشواری‌های زندگی روزمره مردم، بارها و به دفعات، به طرزی ملال‌آور و خسته‌کننده تکرار شده است.

هر مخاطبی می‌تواند با مروری بر صفحات و ستون‌های طنز مطبوعات، طی دهه‌ها، با موضوع‌های مشابه مانند: گرانی ارزاق و کمبود مایحتاج یا عدم رسیدگی به آب و برق یا آسفالت‌های پرچاله و پردست‌انداز خیابان‌ها و دیگر معابر مواجه شود.

در این میان، باز به طرزی شگفتی‌آور، ما طی دهه‌های متمادی و متوالی در قلمرو طنز مطبوعات، تنها به انگشت‌شمار طنزپردازان قدرتمند و صاحب سبک برمی‌خوریم که از موضوع‌های روزمره، طنز درمی‌آورند. این است که گفته شد طنز، وادی صعب و مهیبی است. حال پرسش این است که این معدود طنزنویسان در عرصه طنز مطبوعات، آیا انسان‌هایی ویژه و خاص هستند؟ آری، خاص و ویژه‌اند؛ بنا به دلایلی که در پی می‌آید.

اشخاص طنزپردازی با همین رویکرد طنز مطبوعاتی، بزرگان و بزرگوارانی چون: عمران صلاحی، جواد مجابی، کیومرث صابری، در دوره‌ای جلال رفیع، سیدعلی میرفتاح و رضا رفیع و دو سه تن دیگر، با قدرتی اعجاب‌آور توانسته‌اند که تقریباً از هیچ، موضوع و سوژه طنز درآورند.

از مخاطبان جوان و به‌ویژه از آن گروه که به طنزپردازی در مطبوعات می‌پردازند، تقاضا دارم که به ویژگی‌های آثار این گروه ممتاز با دقت کامل، توجه کافی داشته باشند.

نخست اینکه اینان تسلط چشمگیری بر زبان فارسی دارند و به‌خوبی تفاوت لحن‌ها را می‌شناسند. هم از این‌روست که موضوعی مانند گرانی مسکن، موضوعی مربوط و مرتبط با گزارش گزارشگران مطبوعات، در ذهن و زبان این طنزپردازان، از حد و حدود عادی خارج می‌شود و می‌شود موضوع و سوژه طنز!

برای بیان نمونه، نگاه گذرای داشته باشیم به متن همین کتاب پیش روی (که البته من نوشته اصلی را مختصر آورده‌ام). باری، در متن یکی از طنزها آمده است که: «پس از پایان کشیدن دو روزه قیمت... اکنون بشارت باد بر جمیع مستأجران عالم که بالاخره پس از مدتها قول و قرار، بسته سیاسی دولت، باز شده، رونمایی و بلکه به کوری چشم کسانی که این بسته را باور نداشتند، روکم نمایی شد... در حال حاضر که بازار مسکن به قدر کافی «سه» شده است. و پیشنهادها:

۱- با کمک برق: دم غروب، چراغ‌های تمام خانه‌ها زیر نظر گرفته شوند. چنانچه چراغ خانه‌ای روشن نشد، تکلیف آن خانه روشن است. شک نکنید که خانه خالی است. بریزید داخل، اجاره‌اش کنید.

۲- زدن زنگ در: با استخدام تعدادی بچه تخس، زنگ در خانه را

بزنید و فی الفور در بروید و چند متر آن طرف تر کمین کنید. اگر سری از سرا در نیامد... و حتی صدای سرفه‌ای نشنیدید، بدانید که خانه خالی است و خوشا به سعادت تان!...»

آنچه را که من به عنوان شاهد بر صدق مدعا آورده‌ام، البته حلاوت متن اصلی را ندارد، اما از آنجا که خود کتاب در دسترستان است، می‌توانید اصل این مطلب طنز را در متن کتاب ملاحظه و مطالعه کنید.

افزون بر آن، رضا رفیع که شاعر نیز هست، موسیقی کلمه‌ها را می‌شناسد و باز به طرزی شگفت‌انگیز، از این شناخت و تسلط در جهت طنز بهره‌مند می‌شود. این موضوع به گمانم ضرورت دارد تا واکاوی شود و باز اصرار دارم که طنزنویسان وادی طنز مطبوعاتی به‌خصوص و سپس تمام نویسندگان، مترجمان و شاعران، به این مبحث دقت کنند که....

زبان فارسی، مانند معدودی دیگر از زبان‌های زنده دنیا، نظیر زبان ایتالیایی یا زبان اسپانیولی و چند زبان دیگر، زبانی موسیقایی است و چون که زبان فارسی، زبان مادری است، ما معمولاً دقت و توجه به این موسیقی زبان نداریم. چنان موسیقی گوشنواز و شیرینی که در تاروپود حتی گفته‌های روزمره ما نفوذ و حضوری محسوس دارد.

شاملو شاعری بود که متوجه این امر مهم شد و موسیقی درونی کلام را که هم‌آوایی حروف، بخش عظیم و اصلی در شعرهای نامبردار به شعر سپید یا شعر شاملویی است، به‌خوبی به اجرا درآورده است. از باب نمونه، او سروده است که: بر زمینه سر بی صبح، سوار خاموش ایستاده است ... و الی آخر.

هم‌آوایی حروف «س» و «ز»، همان موسیقی درونی شعر را ایجاد کرده است. اما به سبب تسلط رضا رفیع بر ادبیات کهن و جدید، همچنین به این خاطر که او شاعر است، همین شیوه در خیلی از بخشهای مطالب

طنزآمیز وی نیز مشهود است. تنها از باب نمونه می‌آوریم که:
«اگر سری از سرا درنیامد... وقتی صدای سرفه‌ای نشنیدید، بدانید
خانه خالی است.»
یا این قسمت:

«در این راستای تأسف‌زا، چند کلمه‌ای ذکر مصیبت کند با اجازه
سعدی...».

چنان‌که مشهود است، اگر این جمله‌ها تقطیع شوند، می‌شوند
نمونه‌های خوب و بلکه درخشان از شعر سپید که البته فاقد اوزان عروضی
یا وزن نیمایی است. همچنان‌که اغلب شعرهای شاملو به همین طرز و
سبک سروده شده بود.

همچنین باز خطاب به طنزنویسان است که می‌نویسم، احاطه و
تسلط بر ادبیات کهن و کلاسیک، جزو ضروریات هر نویسنده، از جمله
طنزپردازان است. رضا رفیع بر ادبیات کلاسیک تسلط و احاطه دارد و در
موارد ضروری، شعرهایی در راستا یا در تخالف و نقیضه استادان قدیم و
جدید می‌آورد. نمونه‌ای از میان نمونه‌ها:
«ابر و باد و مه و دولت همگی در کارند

تا توانی به کف آری و گرانش نخوری!»

یا ارجاع طنز به شعر مشهور استاد «شفیعی کدکنی» که:

«به کجا چندین شتابان؟

ننه‌ام از نسیم پرسید

و نسیم ورپریده

که خوراک او خریده

به تبسمی ملایم

و بدون پرده‌پوشی

و بدون زیر گوشتی

به دو جمله گفت فوری:

— به هر آن کجا که باشد مدل جدید گوشتی!

پیشتر گفته شد که طنز مطبوعاتی، نوع جدیدی از طنزنویسی در ایران است. شیوه سهل ممتنعی است. وقتی که طنزنویس از عهده این کار بسیار سخت برآید، می تواند دو ساحت متفاوت و حتی متضاد کتابت را با صحبت و گفتار درهم آمیزد. کاری که از علامه دهخدا در «چرند و پرند» شروع شد و انگشت شمار طنزنویسانی توانستند از عهده این امر صعب و مهیب برآیند. رضا رفیع از زمره همین معدود نفرات است. نمونه ای دیگر را با هم می خوانیم:

«... یا خدای ناکرده ناامیدانه خودش را در آستانه خودکشی ببیند که البته کاری نادرست است و غلط می کند دست به یک همچین کار خبطی بزند. خاک بر سرش کنند با این افکارش... والله!»

از همین نمونه است:

«وگرنه کلاهش پس معرکه بود. حالا غرض! عرض شود که...»

از دگرسو، اینکه بتوان از «هیچ»، همه چیز و خاصه رویکرد طنز ساخت، بی تردید استعدادی خارق العاده یا نبوغ می خواهد. از باب مثال، خبری منتشر شده است که پژوهشگران محیط زیست دریافته اند که پرندگان خوشخوان، نظیر بلبلان، در کلان شهرها به تدریج درجات صدا یا به تعبیری آواهاشان تغییر کرده است!

این موضوع، خبر یا گزارش است، ولیکن ذهن و بیان طنزپرداز رفیع، همین مطلب را مضمون طنز ساخته که ناگزیر قسمتی از آن را عیناً می آوریم: «در این وانفسا، همین یکی را کم داشتیم. حالا بیا و درستش کن!»

در مضرات رفیق ناجنس:

نه عجب گر فرو رود نفسش عندلیبی غراب هم قفسش
بله، اگر بنا به هر دلیلی، از جمله گرانی مسکن و نبود خانه خالی، بلبلی
با کلاغی هم قفس و هم نفس گردد، خیلی دور از انتظار نیست که صدایش
از هیچ جایش در نیاید...

جماعت پرندگان اهل آواز که در شهر زندگی می کنند، برای اینکه
بتوانند صدای خود را به گوش مردم و مسؤولان برسانند، ناچار شده اند که
شدت صدای آهنگین خود را تا ۸۰ دسیبل بالا ببرند. در حالی که در حالت
عادی فقط با شدت ۳۰ دسیبل آواز می خوانند که خیلی به مواضع شان
فشار وارد نیاید. به هر حال پرنده اند و حساس. شتر نقاره خانه که نیستند!
در بیان آواز بلابل امروز:

بلبلی برگ گلی خوش رنگ در منقار داشت

واندر آن برگ و نوا صد ناله های فالش داشت!

بسته پیشنهادی: از آنجا که نه تنها عزیزان اهل آواز، که تمام مردم
پرنده دوست و بلبل پرور، از خراب شدن صدای پرندگان خوش آواز در
فضای آلوده شهری، علی الخصوص در تهران که صدای خر هم می گیرد
تا چه رسد به قمری و قناری و بلبل و امثالهم، متأسف و ناراحت اند؛ فلذا
برای جلوگیری از خراب شدن و خارج شدن صدای پرندگان، پیشنهاد
می کنیم که با همکاری واحد موسیقی وزارت ارشاد و بخش خصوصی
مرتبط با موضوع و ایضاً تمامی دلسوزان و دوگانه سوزان و علاقه مندان
به آواز اصیل پرندگان ایرانی و تهرانی، هر چه سریع تر برای پرندگان اهل
آواز، یکسری کلاس های فشرده آواز در نظر گرفته شود.

این طوری پیش برود، دیگر چطور می توانیم بگوییم فلانی مثل بلبل
می خواند؟ حضرت حافظ به کمک شخص ما می فرماید:

به صورت بلبل و قمری اگر ننوشتی می

علاج کی کنمت؟ چون که مشکل است از وی!

توضیح لازم: «مراد از «می» در اینجا اشاره به دوغ آبعلی می باشد!»

چون که از ابتدا، من طنزپردازان جوان و به ویژه طنزپردازان مطبوعات را مخاطب فرض کرده ام، بنابراین باز خطاب به همان هاست که به طرزی مؤکد، تکرار می کنم که طنزپرداز قدرتمند، آن است که بتواند از موضوعی ظاهراً نامربوط و نامرتبط، طنز بسازد.

اینک درست در تقابل با موضوع قبلی، به موضوعی می پردازیم که همه دیده ایم. منظوم مراسم عروسی است و اکنون می بینیم که نگاه طنزپرداز رفیع به این موضوع چیست و ساخت و پرداختش چگونه است؟ به ناچار، مانند مثال های قبل، قسمت هایی از متن را البته با حذف بعضی از جمله ها به منظور خلاصه کردن نوشته و رسیدن به جوهره موضوع می آورم:

جریان انحرافی در ازدواج!

عرض شود که در اصل هر چیزی ممکن است به مرور زمان یک انشعاب و انحرافی به وجود آید که باید به موقع مورد شناسایی و خشی سازی قرار داده شود. پاره ای از این انحرافات ممکن است در ابتدا به قدری معمولی و پیش پا افتاده به نظر آید که اصلاً به نظر نیاید؛ یعنی که از شدت وضوح، دیده نشود... هاتف اصفهانی در تأیید ما فرمودند:

«چشم دل باز کن که جان بینی آنچه نادیدنی است، آن بینی»

منتهی کاملاً مواظب باش کآنچه من خواستم، همان بینی!

بله عرض می کردیم که در همین قضیه تاریخی ازدواج، چرا باید از همان ابتدای کار، بنا را بر دروغگویی گذاشت؟... آن هم در روز روشن و

در ملأ عام!... وقتی که عاقد محترم از سرکار خانم عروس می پرسد که: «آیا من وکیل شما را به عقد دائمی آقای فلان در بیاورم؟»

اطرافیان عروس در کمال لطافت و ظرافت پاسخ می دهند که: «عروس رفته گل بچینه!» و این در حالی است که همه به چشم خودشان می بینند که عروس از جایش جُم نخورده، از ترس اینکه مبادا داماد در برود؛ تا چه رسد به اینکه دنبال چیدن گل هم رفته باشد که اساساً دو اشکال عمده و اساسی بر آن وارد است:

۱- از حیث ریخت شناسی: اشکال اول مربوط به ریخت عروس است که با آن ظاهر از آرایشگاه درآمده، درست نیست اصلاً که برود دنبال گل چینی. بدآموزی دارد. آمدم و گشت ارشاد از نامبرده سؤال کرد که این چه وضعشه خواهرم؟!... خب حق دارند. شما باشید نمی پرسید؟

۲- از نظر چیدمان: چیدن گل، اساساً کار درستی نیست. در بوستان ها و گلستان های سطح شهر هم نوشتند که: «لطفاً از چیدن گل خودداری نمایید». پس چرا باید دعوت به کاری خلاف کرد؟ حداقل برای بچه هایی که در مجلس عروسی حضور دارند، به شدت بدآموزی دارد. کسی به گل شما دست بزند، خوشتان می آید؟

... سهل انگاری تا کی؟ من گاهی وقت ها خنده ام می گیرد. آن هم با قرائتی خاص و از نوع خنده حلالش که برو حالشو ببر!

بسته پیشنهادی: ... در پاسخ به این پرسش فلسفی که: «عروس خانم، آیا من وکیل شما را...؟» خب اگر نمی خواهند عروس خانم به سرعت «بله» رالو بدهد، یکی از عبارات زیر تقدیم حضور خانواده شود:

۱- عروس فعلاً حال نمی کند بله بگوید.

۲- عروس دارد به یارانه اش فکر می کند.

۳- عروس دارد برای بله گفتن، کار کارشناسی انجام می دهد.

۴- عروس هندزفری توی گوشش هست؛ نمی شنود.

۵- عروس، اعصاب ندارد.

۶- عروس دارد با اجنه مشورت می کند.

... و قس علی هذا القیاس مع الفارق!

باز به طرزی اعجاب آور و قابل ستایش، از موضوعی مانند «اعلام نتایج کنکور»، موضوعی که به نظر هیچ ارتباطی با طنز ندارد، آقای رفیع چنان مضامینی می سازد که مخاطب حتی اگر افسرده نیز باشد، بی اختیار خنده اش می گیرد و همین ایجاد خنده یکی از ویژگی های مهم در طنزپردازی است. اجازه دهید باز با همدیگر نگاهی گذرا به متن مذکور داشته باشیم:

چرایی اعلام کنکور در نیمه شب!

یکی از آشنایان کنکوری ما می گفت که پریشب، نصف شب از خواب بلند شدیم رفتیم پای کامپیوتر و وصل شدیم به اینترنت کذایی و دیدیم که بله نتایج اعلام شده. دوباره رفتیم زیر پتو برای پیگیری دنباله خواب که لحظاتی چند دچار وقفه شده بود و عنقریب داشت سر رشته خواب های خوشی که می دیدیم، از دستان در می رفت. اما خوب شد که در رفت.

پرسش فلسفی - سوفسطایی: واقعاً چرا نتایج آزمون دانشگاه ها که روز روشن برگزار می شود، عدل باید در شب تاریک و بیم موج، آن هم نصف شبی اعلام شود که فقط سمفونی گربه های پشت بام و داخل کوچه، مهمان اهالی شهر است؟

دلیل تراشی: به نظر ما عوامل زیر ممکن است مؤثر بوده باشند:

۱- دراز بودن شب عاشقان: از قدیم گفتند که: «شب عاشقان بیدل، چه شبی دراز باشد...». و چه عاشقانی بالاتر و بهتر از عاشقان سینه چاک دانشگاه؟

۲- داشتن سابقه پیشین: این اعلام نتایج، یک چیز جدید علیحده نیست. ما تحقیق کردیم دیدیم که سابقه دار است. در زمان سعدی هم گویا نتایج برخی چیزها را نصف شب اعلام می کردند.

۳- خواب بودن والدین: هر دانش آموز و دانشجویی در دوران تحصیل معمولاً اگر نمراتش بد باشد، تا چند روز خجالت می کشد که کارنامه اش را به پدر و مادرش نشان دهد... فلذا با دلسوزی و آینده نگرانی مسئولان سازمان سنجش بدون رنجش، تمهیداتی اتخاذ شده تا نتایج در دل شب اعلام شود که والدین محترم داوطلبان کنکور در خواب ناز تشریف دارند و خطر چندانی قبول نشدگان یا بد قبول شدگان در کنکور را تهدید نمی کند که فی البداهه بشنوند: «حیف نون!...» خب تا صبح هم خدا بزرگ است.

۴- جلوگیری از جیغ بنفش: بسیاری از قبول شدگان کنکور که سالها خون دل خورده اند و دود چراغ موشی؛ ممکن است از مشاهده اسم خود در ردیف قبول شدگان دانشگاه، چنان به وجد و سماع درآیند که ناخودآگاه فریاد برآرند و صیحه کشند. اما خواب بودن خانواده و در و همسایه، مانع این جیغ کشی می شود. می توانند تا صبح صبر کنند، خورشید که درآمد، بکشند. به هر حال، جیغ کشیدنی است. مخصوصاً جیغ بنفش خوشحالی!

۵- نبودن وقت اعتراض: ممکن است که کسی به نتیجه اش مختصر اعتراضی داشته باشد، اما چون نصف شب است و شب وقت این دمکراسی کاری ها و این قرتی بازی ها نیست، باید عجلتاً تا روز بعد صبر پیشه و اندیشه کند پایان کار را.

در عهد باستان هم ظاهراً این نوع پاسخگویی و موکول کردن آن به فرداش، معمول و مرسوم بوده است:

چو فردا برآید بلند آفتاب من و گرز و میدان افراسیاب!

به عنوان مخاطب، از ویژگی‌های برجسته طنزنویسی آقارضا رفیع را یکی هم تسلط کم‌نظیر ایشان بر زبان فارسی می‌دانم. فقط به عنوان نمونه به این بخش از متن ایشان توجه کنید:

«شوخی چیز خوبی است، اگر در چهارچوب موازین اخلاقی و عرفی لازم باشد. و ای بسا که گاه با یک شوخی بتوان یک امر جدی را پیش برد. شما گاهی ممکن است یک کاری را خیلی جدی دنبال کنید، اما با در بسته مواجه شوید. در حالی که شاید با زبانی و زمانی دیگر، همان کار مثلاً خیلی جدی، خودش به شوخی شوخی درست شود و همه چیز راست و ریس گردد. شاید بگویید که لطفاً یک مثال بزنید!... چشم، الساعه می‌زنیم...»

زبان و بیان پاک و پاکیزه، بی‌هیچ ابهام و ابهام ساختگی، زبان طنزنویسی رفیع است. در همان حال، ایشان بر زبان مردم کوچه و بازار و به عبارتی با زبان گفتار روزمره نیز به خوبی آشنا و بر آن مسلط است. این نوع تسلط، به راحتی و آسانی به دست نمی‌آید، بلکه گذشته از توانایی در نوشتن، سالهای مدید ممارست نیز می‌طلبد تا بتوان چنین نوشت که:

«خیر جانم!... اگر خیال کردید که در آستانه عید سعید قربان و غدیر، قرار است به کارمندان عزیز - که الهی من به قربان آنها بروم - عیدی بدهند؛ باید عرض نمایم که اشتباه کردید. یک همچنین خبرهایی نیست. بعدش هم چه معنا دارد که به مناسبت فرارسیدن هرگونه عیدی، جلدی دست به جیب شوید و فرت و فرت عیدی بدهید؟»

باری، به هر حال، من بر این باور و بلکه بر این یقین هستم که هر طنزنویسی، به خصوص طنزنویسانی با رویکرد مطبوعاتی، لازم است که آثار آقارضا رفیع را چند بار بخوانند تا در این قلمرو، چیزی به طنز مطبوعاتی بیفزایند.

ما بیشتر از یک قرن است که طنز مطبوعاتی داریم و تنها چند نام

در این عرصه مانده‌اند: استاد علی اکبر دهخدا، محمدعلی افراشته، جواد مجابی، عمران صلاحی و.... رضا رفیع!



آنچه نوشته شد، یک از هزاران و اندکی از بی شماران است. می دانم که حق کلام را بیان نکرده‌ام، اما به قول رضا رفیع: «آدم چیزهایی می شنود که می ماند بخندد یا بگیرد!»

و این توضیح رفیع، شرح حال من و شاید بی شمارانی دیگر است. یقین بدانید که اگر نبود قدرت کلام رضا رفیع، این جانب، همچون خیلی‌ها، حالا چنان و چندان بی حس و بی رمق شده‌ام در این اوضاع، که یکی از دشوارترین کارها برایم نوشتن است!

آری، این چنین است برادر!... خوب می دانم که آنچه نوشتم، توضیح یک از هزار و اندک از بی شمار نیز نیست. از باب مثال، هیچ اشارتی به تسلط نویسنده بر علم کلام نشد؛ وقتی که می نویسد: «خوب است که انسان را مخیر آفریده‌اند»؛ و بعد از این موضوع مهم در فلسفه و کلام، بهره‌مندی طنزآمیز دارد یا به رندی نویسنده نیز اشارتی نشد.

رندی در مفهوم حافظ‌وار آن، نگریستن و گریستن و خندیدن به قال و مقال و بلکه جدال‌های خشن و خشونت‌بار انسان‌ها و حتی به کلیت هستی است. از این همه من گذشتم. چراکه اگر نبود شیوه شیرین و دلنشین بیان و کلام رفیع عزیز، من حالا حتی رمق نگارش یک سطر را ندارم.

ازجمله رندی‌های طنز گرامی ما، در گزینش عناوین کتاب‌هایش دیده می‌شود. «مشت بر سندان» دلالتی آشکار است بر بیهودگی نوشتن در جایی که سرانۀ مطالعه‌اش به طرز شرم‌آوری ناچیز است. «ژان پل سارتر» نوشته است که: «نوشتن در فرانسه، شوالیه‌گری بیهوده است!» به طریق اولی در اینجا نوشتن، به قول رفیع ما، مشت بر سندان زدن است. عنوانی

دردناک، مضحک و جنون آسا به ظاهر و رندانه در معنا!
 باری، آنچه نوشته شد، بیشتر خطاب به طنزنویسان جوان بود تا از
 همین آغاز، پایان کار را بدانند. ره سلامت و عافیت بجویند و بپویند و
 «مشت بر سندان» نکوبند و «باد در غربال» نیمایند. اما اگر گزیر و گریزی
 هم از نوشتن ندارند، بدانند که نوشتن - خاصه طنزنویسی - کار بسیار
 دشواری است. نمی شود از سر تفنن و مزاح، پای در راهی گذاشت که
 مهیب است و سخت سنگین.

می شود چیزکی نوشت و دلخوش شد به نامی گذرا و ناپایدار. اما
 برخلاف، می شود همچون رفیع نوشت؛ شیرین، قدرتمند و دلنشین و
 ماندگار. من از کوتاهی کلام عذر فراخوان می خواهم و می خواهم که
 نوشته ام را با این بیت درخشان از حضرت مولانا به پایان برسانم که
 گفت:

هر چه گویم عشق را شرح و بیان

چو به عشق آیم، خجل باشم از آن

با احترام و درود و بدرود

محمدعلی علومی

۲۰ آذر ۱۳۹۹



– ببین رضا!... بین خودمون بمونه... من در مقدمه کتاب، یک مقداری ازت تعریف کردم، اما شما جدی نگیر!... ولی خب هر چی من گفتم، شما بگو درست می‌فرمایید استاد!... اصلاً طنز یعنی همین تضاد و تناقض‌ها!... من هر چی گفتم، شما فقط بگو تکثیرررر!....
(صبح یکشنبه ۲۵ آذر ۱۳۹۷، شکم ناشتا! نشست خبری جشنواره طنز چرند و پرند، هتل اسپیناس تهران در بلوار کشاورز – الیزابت سابق!)



او می‌رود دامن کشان... من هم به دنبالش روان!...
آقای علومی، بنده خدا، همچین خیال کرده بود که همچنان سال ۱۳۸۴ شمسی است و باز می‌تواند یک جشنواره طنز دیگر در شهر بم (زادگاهش) برگزار کند. اما کور خوانده بود. فقط نشست خبری‌اش برگزار شد و خود جشنواره دچار نشست شد!... همه می‌گفتند پول نداریم. بودجه فرهنگی مون کجا بود؟!...
پس کیف پُر خرت و پرتش را برداشت و رفت... و اکنون، جهانی است بنشسته در گوشه‌ای... از شهر بم!



استاد «کامبیز درم‌بخش» (صاحب هنرهای تبسمی)، خودش هم به تضاد شدیداللحنی که در ماهیت وجودی چکش آهنین و سندان بلورین وی هست، از ته دل می‌خندید. شاید هم یک خرده‌ای به ریش حرفهای بنده نگرنده و نگارنده!... همان وقتی که به ایشان گفتم حس می‌کنم سالهاست مشیت بر سندان کوفته‌ام!... زندگی کوفتم شد!

(عصر چهارشنبه ۱۷ آبان ۱۳۹۶ - نمایشگاه سورپرایز کامبیز درم‌بخش در گالری ویستا)



استاد درم‌بخش رفت و من همچنان در این اندیشه که این سندان بلورین و برساخته ذهن و ذوق لطیف یک نقاش نقاد، چطور می‌تواند فلسفه وجودی هرچه سندان را در طول تاریخ بشری، زیر سؤال ببرد و درنیاردا!... به صاحبان ذهنهای متصلب و منجمد بفهماند که می‌شود حتی سندان بود، اما سنگ‌سان نبود. اگر این سندان متفاوت را زودتر دیده بودم، نظرم بالکل راجع به سندان و زدن مشیت بر سندان، برمی‌گشت. بازگشت همه به سوی اوست!